

اعاز دهه کرامت بر همگان مبارک باد.

دهه کرامت، دهه اول ماه ذی‌العقده است و آغازش با ولادت حضرت معصومه(علیهاالسلام) و پایانش با ولادت حضرت ابوالحسن علی بن موسی‌الرضا(علیه السلام) می‌باشد.این دهه یادآور بسیاری از مطالب عالی و مفاهیم بلند و سازنده و ارزشمند است. دهه کرامت یادآور لطیف‌ترین علائق و مهر و وفاهای کم‌نظیر یک خواهر نسبت به مقام شامخ و معنوی برادر است.

مهر و وفاپی که خواهر مهربان و دل‌داده را به هجرت وادار نموده و غربت و بیماری و مرگ در فصل جوانی را برای او آسان کرده است.

مهربانی که جز در مورد امام حسین و حضرت زینب (علیهماالسلام) سابقه ندارد.

دهه کرامت تداعی کننده عزم و قاطعیت و اراده آهنین زنان بزرگ و بانوان و الامقام و گرانقدر جهان می‌باشد.

تمام مفاهیم سازنده‌ای که ما در فرهنگ اسلامی داریم در این دهه تداعی می‌شوند چرا که حرم حضرت معصومه و امام رضا (علیهماالسلام) کانون دعا و قرآن و نیایش و ... است.

دهه کرامت یادآور تحول آفرینی بانوان آسمانی است و این که می‌توانند رهبری دل‌های صدها میلیون مسلمان را در طی اعصار عهده‌دار بشوند.



دهه کرامت یادآور زهرا و زینب (علیهماالسلام) است.

تمام مفاهیم سازنده‌ای که ما در فرهنگ اسلامی داریم در این دهه تداعی می‌شوند چرا که حرم حضرت معصومه و امام رضا (علیهماالسلام) کانون دعا و قرآن و نیایش و ... است.

دهه کرامت یادآور تمام خوبی‌هاست. و یادآور جمال انسانی است.

اکنون اطلاعاتمان را در باره ی این بزرگواران بالا می بریم

امام صادق(ع)پیش از ولادت کریمه آل محمد(ص) فرمود:

خدا را حرمی است و آن مکه است،امیرمؤمنان را حرمی است و آن کوفه است،و ما اهل بیت را حرمی است و آن قم است.بزودی بانویی به نام فاطمه از تبار من در آن جا دفن شود که هر کس به زیارتش بشتابد،بهشت بر او واجب می گردد.

بارگاه حضرت معصومه(س) تجلیگاه حضرت زهرا(س)

بر اساس روای صادقه‌ای که مرحوم آیت الله مرعشی نجفی(ره) از پدر بزرگوارش مرحوم حاج سیدمحمود مرعشی (متوفای 1338 هـ .) نقل می‌کردند، قبر شریف حضرت معصومه(س)جلوه‌گاه قبر گم شده مادر بزرگوارش حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها میباشد.آن مرحوم در صدد بود که به هر وسیله‌ای که ممکن باشد، محل دفنحضرت زهرا سلام الله علیها را به دست آورد، به این منظور ختم مجری را آغاز می‌کند و چهل شب آن را ادامه می‌دهد، تا درشب جهلم به خدمتحضرت باقر و یا حضرت صادق(علیهماالسلام)شرفیاب م‌ک‌شود، امام(ع) به ایشان م‌ک‌فرماید: «علیک بکریمه اهل البیت» «به دامن کریمه اهلبیت پناه ببرید.» عرض می‌کند: بلی من هم این ختم را برای این منظور گرفتم‌ام که قبر شریف بکسی را دقیقا بدانم و به زیارتش بروم.

امام(ع) فرمود: منظور من قبر شریف حضرت معصومه در قم می‌باشد.سپس ادامه داد: برای مصالحی خداوند اراده فرموده که محل دفن حضرت فاطمهسلام الله علیها همواره مخفی بماند و لذا قبر حضرت معصومه را تجلیگاه قبر آن حضرت قرار داده است.هر جلال و جبروتی که برای قبر شریف حضرت زهرا مقدر بود خداوند متعال همان جلال و جبروترا بر قبر مطهر حضرت معصومه(س) قرار داده است.

تنها خواهر امام هشتم

نجمه خاتون همسرگرامی امام کاظم(ع) تنها دو فرزند در دامانخود پرورش داد و آنها عبارتند از:

1- خورشید فروزان امامت، حضرت علی بن موسی الرضا(ع)

2- حضرت معصومه (س)

محمد بن جریر طبری، دانشمند گرانمایه شیعه در قرن پنجم هجری، براین واقعیت تصریح نموده است.

مدت 25 سال تمام حضرت رضا(ع) تنها فرزند نجمه خاتون بود، پساز یک ربع قرن انتظار، سرانجام سنارهای تابان از دامن نجمهدرخشید که هم سنگ امام هشتم(ع) بود و امام(ع) توانست والاترینعواطف انباشته شده در سویدای دلش را بر او نثار کند.

بین حضرت معصومه(س) و برادرش امام رضا(ع) عواطف سرشار و محبت زایدالوصفی بود که قلم از ترسیم آن عاجز است.

در یکی از معجزات امام کاظم(ع) که حضرت معصومه نیز نقشی دارد،هنگامی که مرد نصرانی م‌ک‌پرسد: «شما که هستید؟» م‌ک‌فرماید: «انا المعصومه اخت الرضا» «من معصومه، خواهر امام رضا(ع)م‌ک‌باشم.» این تعبیر از محبتسرشار آن حضرت به برادر بزرگوارشامام رضا(ع) و از مباحث او به این خواهر برادری سرچشمهم‌ک‌گیرد.

رمز قداست قم

در احادیث فراوانی از قداست قم سخن رفته، تصویر آن در آسمان چهارم به رسول اکرم(ص) ارائه شده است.

امیرمومنان(ع) به اهالی قم درود فرستاده و از جای پای جبرینل در آن سخن گفته و امام صادق(ع) قم را حرم اهلبیت معرفی کرده وخاک آن را پاک و پاکیزه تعبیر کرده است.امام کاظم(ع) قم را عشاق محمد (اشیانه آل محمد(ص))نامیده و یکی از درهای بهشت را از آن اهلقم دانسته.امام هادی(ع) اهل قم را «مغفور لهم»(امرزیده) تعبیر کرده و امام حسن عسکری(ع) از حسن نیت آنها تمجید کرده و با تعبیرات بلندی اهالی قم را ستوده است.اینها و دهها حدیث دیگری که در قداست و شرافت قم و اهل قم از پیشوایان معصوم به ما رسیده، فضیلت و عظمت این سرزمین را برایهمگان روشن م‌ک‌سازند، جز این که باید دید راز و رمز این همیشرفات و قداست چیست؟

حدیث فوق که پیرامون ارتحال حضرت معصومه(س) به عنوان پیشگوئی‌از امام صادق(ع) نقل شد، از راز و رمز آن پرده بر م‌ک‌دارد و روشن م‌ک‌سازد که این همه فضیلت و شرافت، از ریحانه پیامبر،کریمه اهلبیت، مهین بانوی اسلام، حضرت معصومه(س)سرچشمهم‌ک‌گیرد، که در این سرزمین دیده از جهان فرو بسته، گرد و خاک این سرزمین را توتیای دیدگان حور و ملائک نموده است.

عصمت حضرت معصومه(س)

بر اساس روایتی که مرحوم سیهر در «ناسخ» از امام رضا(ع)روایت کرده، لقب «معصومه» را به حضرت معصومه، امام هشتم اعطا کرده‌اند. طبق این روایت امام رضا(ع) فرمود: «من زار المعصومه بقم کم‌ن زارنی» «هرکس حضرت معصومه را در قم زیارت کند، همانند کسی است که مرا زیارت کرده باشد.» این روایت را

مرحوم مجلانی نیز به همین تعبیر نقل کرده است. با توجه به این که عصمت به چهارده معصوم(علیهم السلام) منحصر نیست، بلکه همه پیامبران، امامان و فرشتگان معصوم هستند. و علت اشتهار حضرت رسول اکرم، فاطمه زهرا و امامان(علیهمالسلام) به «چهارده معصوم» آن است که آنها علاوه بر مصونیت ازگناهان صغیره و کبیره، از «ترك اولی» نیز که منافات با عصمت ندارد، پاک و میرا بودند.

مرحوم مقرر درکتابهای ارزشمند :«العیاس» و «علی الاکبر»دلایل عصمت حضرت ابوالفضل و حضرتعلی‌اکبر(علیهمالسلام) را بر شمردهاست. و مرحوم نقدی در کتاب«زینب الکبری» از عصمتحضرت زینب سلام الله علیها سخنگفته است. و مولف «کریمه اهلبیت» شواهد عصمتحضرت معصومه(س)را بازگو نموده است.

و با توجه به این که حضرت معصومه(س) نام شریفشان «فاطمه»است و در حال حیات به «معصومه» ملقب نبودند، تعبیر امام(ع)دقیقا به معنای اثبات عصمت است، زیرا بر اساس قاعده معروف:«تعلیق حکم به وصف مشعر بر علیت است» دلالتحدیثشریف برعصمت آن بزرگوار بکنتردید خواهد بود.

فداها ابوها

آیت الله سید نصر الله مستنبط از کتاب «کشف اللثالی» نقلفرموده که روزی عده‌ای از شیعیان وارد مدینه شدند و پرسشهایداشتند که می‌خواستند از محضر امام کاظم(ع) بپرسند. امام(ع) درسفر بودند، پرسشهای خود را نوشته به دودمان امامت تقدیمنمودند، چون عزم سفر کردند برای پاسخ پرسشهای خود به منزلامام(ع) شرفیاب شدند، امام کاظم(ع) مراجعت نفرموده بود و آنها امکان توقف نداشتند، از این رو حضرت معصومه(س) پاسخ آن پرسشها را نوشتند و به آنها تسلیم نمودند، آنها با مسرت فراوان از مدینه منوره خارج شدند، در بیرون مدینه با امام کاظم(ع) مصادفشدند و داستان خود را برای آن حضرت شرح دادند.

هنگامی که امام(ع) پرسشهای آنان و پاسخهای حضرت معصومه(س) را ملاحظه کردند، سه بار فرمودند: «فداها ابوها» «پدرش به قربانش باد.» باتوجه به این کهحضرت معصومه(س) به هنگام دستگیری پدر بزرگوارش خردسال بود،این داستان از مقام بسیار والا و دانش بسیار گسترده آن حضرتحکایت می‌کند.

لقبهای حضرت معصومه(س)از زیارتنامه ها

سه زیارتنامه برای حضرت معصومه ذکر شده است: یکی از آنها مشهور و دو تای دیگر غیرمشهوراست.

اسامی و لقبهایی که برای حضرت معصومه در دو زیارتنامه غیرمشهور ذکر شده، به قرار ذیل است:

طاهره(پاکیزه)،حمیده(ستوده)،بره(نیکوکار)،رشیده(رشدیافته)،تقیه (برهیزکار)،رضیه(خشنود از خدا) ،مرضیه(مورد رضایت خدا) ، سیده طاهره(بانوی پاکیزه)، سیده صدیقه(بانوی بسیار راستگو)، سیده رضیه مرضیه(بانوی خشنود ازخدا و مورد رضای او) ، سیده نساء العالمین(سرور زنان عالم)

لقبهای دیگر آن بانو

محدثه و عابده و مقدمامه(بانوی پیشنان)از دیگر صفات و القاباست که برای حضرت معصومه عنوان شده است.

هم اکنون می پردازیم به گوشه ای از زندگانی امام رضا(ع)

نمی‌دانم چقدر از «مدینه» می‌دانی. اما امام رضا(ع) «مدینه» را خوب می‌شناسد. همان جا به دنیا آمده، تقویم‌ها، روز، ماه و سال ولادتش را درست به یاد نمی‌آورند با شاید خوب می‌دانند و اذعان نمی‌کنند ـ تاریخ هیچ وقت امانتدار خوبی نبوده ـ ولادتش را در سالهای 148، 151 و 153 و در روزهای جمعه نوزدهم رمضان، نیمه ماه رمضان، جمعه دهم رجب و یازدهم ذی القعدة عنوان کرده‌اند. اما قطعیت بیشتر در همان سال 148، یعنی سال وفات امام جعفر صادق(ع) است. همان‌طور که اشخاصی همچون مفید، کلینی، کفعمی، شهید ثانی طبرسی، صدوق، ابن زهره، مسعودی، ابوالفداء، ابن اثیر، ابن حجر، ابن جوزی و کسانی دیگر، سال 148 را سال ولادت امام رضا(ع) دانسته‌اند.

اما لقب‌ها و کنیه‌هایش، همچون واژگانی درخشان در هزارتوی ذهن تاریخ باقی مانده‌اند. کنیه‌هایش ابوالحسن (در بین خواص) است و لقبهایش، صابر، زکی، ولی، فاضل، وفی، صدیق، رضی، سراج الله، نورالهدی، قرهٔ عین المومنین، کلیدهٔ الملحدین، کفو الملک، کافی الخلق، رب السریر و رناب التبدیر.

و رضا(ع)؛ مشهورترین لقبی است که از گذر این همه سال، ما هنوز امام را با آن نام می‌شناسیم. شاید خواسته باشی دلیل این لقب را بدانی:

«او از آن روی رضا خوانده شد که در آسمان خوشایند و در زمین مورد خشنودی پیامبران و خدا و امامان پس از او بود. همچنین گفته شده: از آن روی که همگان، خواه مخالفان و خواه همراهان به او خشنود بودند و بالاخره چنین آمده است: از آن روی او را رضا خوانده‌اند که مأمون به او خشنود شد.»

وقتی القاب، نامها و کنیه‌های مادرش را می‌خوانی، حس می‌کنی چیزی در آنهاست، شبیه آنچه در القاب خود امام است: امر البنین، نجمه، سکن، تکم، خیزران، طاهره، و شقراء

اگرچه به روایتی نام پنج پسر و یک دختر را برای امام رضا(ع) ذکر کرده‌اند، اما همان‌طور که علامه مجلسی گفته است: «از جواد به عنوان تنها فرزند او یاد کرده‌اند.» ـ نامی آشنا برای ما ـ دیگر.. می‌ماند سال وفات امام که باز هم ذهن تاریخ ما را بخوبی یاری نمی‌دهد و احتمال سالهای 202، 203 و 206 ق، در این میان است. اما اکثر علماء همان سال 203 را سال وفات دانسته‌اند. با این حساب عمر حضرت رضا(ع) 55 سال می‌شود. 35 سالش را در کنار پدرش گذرانده و بیست سال دیگر امامت شیعیان را به عهده داشته است.

آغاز امامت آن حضرت، مصادف می‌شود با دوره پایانی خلافت هارون عباسی به مدت ده سال.

پنج سال بعد از آن با خلافت امین هم‌زمان است و سرانجام هم دوره‌ای از خلافت مأمون در مدت پنج سال و تسلط یافتن او بر قلمرو اسلامی آن روزگاران.

مأمون...همان کسی که با دسیسه و به وسیله زهر امام را شهید کرده دوستداران امام، بیکر پاکش را درطوس در قبله قبه هارونی سرای حمیدبن فحطبه طایبی به خاک سپردند و امروزه غبار مرقد او توتیای چشم‌های شیفتگان است

در مدینه

دوران امامت امام رضا(ع) در مدینه از سال 183 هجری قمری آغاز شده بود. حکومت سیاسی در آن زمان به دست هارون الرشید بود که در بغداد اداره می‌شده است. تز هارون هم مثل همه زورگویان تاریخ، شکنجه و زندان و کشتار بوده است. مردم را برای گرفتن مالیات شکنجه دادن و فرزندان و شیعیان فاطمی را آزار رساندن...

همان‌طور که حضرت موسی بن جعفر(ع)، پدر امام رضا(ع) را در زندان‌های بصره و بغداد حبس می‌کند و آخرش هم با زهر، ایشان را به شهادت می‌رساند. یعنی دورانی که مصیبت شهادت پدر، برای امام رضا(ع) اتفاق می‌افتد و مصیبت‌های اسف بار دیگر برای علویان.

در زمان امام رضا(ع)، هارون الرشید آن قدر از تأثیر اهل بیت(ع) بر مردم نگران بوده که علاوه بر همه اینها، اندیشه‌ها و افکار بیگانگان را هم وارد علوم مسلمانان می‌کرده است. به این منظور که توجه مردم را به علوم بیگانه جلب کند.

ابوبکر خوارزمی (383 ه‍.ق) در نامه‌ای به اهل نیشابور درباره نحوه رفتار حکومت عباسیان به خصوص «هارون» می‌نویسد: هارون در حالی مرد که درخت نیوت را درو کرده و نهال امامت را از ریشه برافکنده بود... چون یکی از پیشوایان هدایت و سروری از سروران خاندان مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در می‌گذشت، کسی جنازه‌اش را تشییع نمی‌کرد و مرقدش را با گچ نمی‌آراست، اما وقتی دلک یا بازنگر یا مطرب و یا قاتلی از خودشان می‌مرد، دادگران و قاضیان بر جنازه‌اش حاضر می‌شدند و رهبران و حکمرانان در مجالس سوگواریش می‌نشستند. مادی و سوفسطایی در کشورشان امنیت داشت و متعرض کسانی که کتابهای فلسفی را تدریس می‌کردند، نمی‌شدند، ولی هر شیعه‌ای سرانجام به قتل می‌رسید و هرکس که نام فرزندش را «علی» می‌نهاد، خونش را به زمین می‌ریختند.

با توجه به این موارد و جوی که حاکم شده بود، امام رضا(ع) ترجیح می‌داد امامت خودش را علنی نکند و فقط با عده معدودی از پاراننش ارتباط داشته باشد. ولی وقتی بعد از چند سال، حکومت هارون الرشید به خاطر شورش‌های مختلف ضعیف می‌شود، امام رضا(ع) امامت خودش را آشکار می‌کند و به رفع مشکلات مردم در زمینه‌های اعتقادی و اجتماعی می‌پردازد.

خود امام فرموده است: «در روزه جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌نشستم، در حالی که دانشمندان مدینه بسیار بودند. هرگاه یکی از آنان در مسأله‌ای در می‌ماند، همگی متوجه من می‌شدند و سؤالات را نزد من می‌فرستادند و من پاسخ آنها را می‌دادم». بالاخره عمر هارون هم يك جایی به سر می‌رسد. وقتی که در سال 193 برای آرام کردن اوضاع شورش به منطقه خراسان می‌رود، در همان جا دار فانی را وداع گفته و در سناباد طوس، در یکی از اطاق‌های تختانی کاخ فرماندار طوس، «حمید بن فحطبه طائی» دفن می‌شود.

پسران هارون - امین و مأمون - بر سر حکومت، به دعوا و کشمکش با یکدیگر می‌پردازند. امین در بغداد قدرت را در دست می‌گیرد و مأمون در مرو بر تخت پادشاهی می‌نشیند. اختلاف بین این دو، پنج سال طول می‌کشد تا سرانجام سپاه مأمون به بغداد حمله می‌کند؛ امین را در سال 198 ه‍. کشته و مأمون سرتاسر حکومت را به دست می‌گیرد.

ولی علویان و سادات مأمون را آرام نمی‌گذارند. آنها دیگر به تنگ آمده بودند. اولش ظلم و ستم‌های هارون، بعد نارضایتی از پسرانش و حالا هم مأمون…

این گونه می‌شود که در نواحی عراق، حجاز و یمن شورش می‌کنند. آنان فقط يك چیز را می‌خواستند. حکومت به دست خاندان آل محمد(ص) اداره شود. مأمون با زرنگی تمام، امام رضا(ع) را به خراسان دعوت می‌کند. همیشه اولین سؤال موقع مرور این حادثه تاریخی این است: چرا؟ هدف مأمون چه بود؟

به خاطر اینکه با قرار دادن امام در کنار خود، يك جور مهر تأیید به اعمال و سیاستهای خودش بزند. امام رضا(ع) به دعوت‌نامه‌های مأمون پاسخ منفی می‌دهد تا اینکه او دست به تهدید جدی می‌زند.

اسناد تاریخی، گویای اولین زمینه‌های سفر امام نیست و جزئیات بسیاری از مقدمات هجرت رضوی، ناگفته مانده و در پرده ابهام قرار دارد. ولی با مطالعه اسناد موجود، این حقیقت مسلم است که از پیش مکاتباتی میان مرو و مدینه، صورت می‌گرفته و بر سفر امام به سوی مرو، اصرار بوده است.

مأمون علاوه بر دعوت‌نامه‌ها، دو نفر از مأموران خود به نام‌های رجاہ بن ابی ضحاک و یاسر خادم را به مدینه می‌فرستد. آنها بعد از ورود به مدینه، مأموریت خودشان را برای امام(ع) این‌طور عنوان می‌کنند:

«ان المأمون امرنا باشخاصک الی خراسان»

مأمون، ما را فرمان داده و مأمور ساخته است تا تو را به خراسان ببریم.

امام رضا(ع) شخصی بود که نبرنگ‌های مأمون را می‌فهمید و شیوه‌ها و دسیسه‌های او را می‌شناخت. زندان‌های طولانی پدر را با همه تلخی‌ها و رنج‌هایش بخاطر داشت و می‌دانست که مأمون کسی است که برادر خودش را می‌کشد و حالا هم از نگرانی حضور امام در بین مردم، نمی‌تواند آرام بگیرد.

بدین ترتیب امام رضا(ع) سفر آغاز کرد. سفری بدون رضایت خاطر، بدون دل خوش، باید با مدینه وداع می‌کرد، با مدفن پاك رسول خدا، با مردمی که او را بسیار دوست داشتند. برای اهل مدینه پدری مهربان بود. او نیازی به سفر جغرافیایی نداشت. او در جغرافیای دلها سفر کرده بود.

امام سفر را آغاز کرد. در حالیکه از آن اکراه داشت و وقتی می‌رفت خوب می‌دانست که مأمون با او چه خواهد کرد و خوب می‌دانست که در دلها جاودانه خواهد شد.

از مدینه تا مرو

دل کندن امام(ع) از مدینه خیلی سخت بود. حتی اگر يك بار در طول زندگیت مسافر سرزمین غربی شده باشی، باید این حس را بفهمی؛ مثل یوسف که از مدینه تا مرو مصر غریبه بود و با آن همه ثروت و جلال و شوکت، دلش می‌خواست به کنعان برگردد.

امام رضا(ع) در حالی با مسجد پیامبر خداحافظی می‌کرد که می‌دانست بازگشتی ندارد. شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا(ع) به سند خود از محول بچستانی نقل کرده است که امام رضا(ع) با پیامبر(ص) خداحافظی کرد، اما هر بار به سمت قبر بر می‌گشت و صدایش با گریه بلند می‌شد. به امام نزدیک شدم و به او تبریک گفتم. امام فرمود: من را رها کن! من از جوار حدم محمد صلی الله علیه و آله و سلم بیرون می‌شوم و در «غربت» می‌میرم.

آنچه امروز برای همه ما روشن است، ابتدا و انتهای سفر امام رضا(ع) است، اما اینکه امام در حد فاصل این دو نقطه، دقیقاً از چه مسیرهایی عبور کرده، کاملاً مشخص نیست و در آن اختلاف وجود دارد. تعیین خط سیر دقیق امام رضا(ع) به واسطه گزارش‌های متعدد و گاه متناقض منابع، دشوار است.

خط سیر هجرت امام رضا(ع)

کاروان‌هایی که از حجاز به قصد عراق حرکت می‌کردند، چه از راه مکه و چه از راه مدینه، در منزلی به نام «معدن نقره» به یکدیگر می‌رسیدند و از آن جا به یکی از دو مقصد بصره یا کوفه روانه می‌شدند. بیشتر قرآن و شواهدی که وجود دارد نشان می‌دهد که امام از طریق مدینه و معدن نقره راهی بصره شده و بعید به نظر می‌رسد که امام ابتدا به مکه رفته و بعد عازم سفر شده باشد.

یکی از دلایل این است که سفر امام عادی و به دلخواه خودشان نبوده است، بلکه تحت الحفظ بوده و طبیعی است که مأموران مأمون کوتاهترین مسیر را انتخاب کرده باشند تا هر چه سریع‌تر مأموریت خود را به انجام برسانند. بدیهی است با وجود راه مستقیم مدینه به بغداد که 134 فرسنگ بوده، مسیری انتخاب نشده که مسافت آن 355 فرسنگ بوده است.

دلیل دیگری که مورخان نقل کرده‌اند، این است که در سال 200 ه‍. ق که با سفر امام هزمنان می‌شود، شرایط خاصی بر مکه حاکم بوده است. بین طرفداران مأمون به فرماندهی رجا بن ابی ضحاک، وراق، جلودی و هارون بن مسیب از يك سو و مخالفان خلیفه به رهبری محمدبن جعفر، عموی امام رضا(ع) از طرف دیگر جنگ بوده است و مصلحت ایجاد نمی‌کرده که رجا بن ابی ضحاک، امام رضا(ع) را وارد شهری کند که تا دیروز در آن شهر طرف جنگ بوده است.

و سومین دلیل این است که رجا بن ابی ضحاک مأمور بود تمام حالات، رفتار و گفتار امام را در طول سفر زیر نظر داشته و برای گزارش به مأمون ارائه کند. در سفرنامه‌ای که او به خلیفه ارائه داد، حتی به جنبه‌های روحی و اخلاقی امام رضا(ع) اشاره شده و تا جایی که ذکرها و دعاهای امام در نمازها هم از قلم نیفتاده است. به همین دلیل بعید به نظر می‌رسد که امام به مکه رفته باشد و ضحاک آن را در سفرنامه خود نقل نکرده باشد.

با وجود این دلایل، بعضی از منابع به خصوص تذکره‌های متأخر، نوشته‌اند که امام رضا(ع) همراه با امام جواد(ع) به مکه هم رفته‌اند. امام رضا(ع) طواف خانه خدا را انجام می‌دهد و در پشت مقام ابراهیم(ع) نماز می‌گزارد. حضرت جواد(ع) که آن زمان کودکی هفت ساله بوده است، بعد از طواف به طرف حجرالاسود می‌رود و آنجا به مدت طولانی می‌نشیند. موفق یکی از پاران امام رضا(ع)، به حضرت جواد(ع) می‌گوید: «فدایت شوم! بلند شو تا برویم».

امام جواد(ع) می‌گوید: من فعلاً نمی‌خواهم از اینجا بلند شوم تا خداوند چه خواهد!

این جمله را که امام جواد(ع) می‌گوید، در صورتش يك دنیا غم و اندوه می‌نشیند. موفق پیش امام رضا(ع) می‌رود و جریان نامدن امام جواد(ع) را به آن حضرت گزارش می‌دهد. امام رضا(ع) بلند شده، به حجر اسماعیل می‌روند و می‌فرمایند: «ای فرزند دلیندم! بلند شو تا برویم». امام جواد(ع) می‌گوید: «پدرجان چگونه بلند شوم در حالی که دیدم شما آن‌چنان وداعی با خانه خدا کردید که گویی دیگر بر نخواهید گشت». به هر حال امام(ع) در طول مسیر از «معدن نقره» گذشته، وارد منطقه قادسیه می‌شود. سرزمینی که در عصر خلیفه دوم، محل جنگ بزرگ میان مسلمانان و ایرانیان بود جنگی که سرانجام به پیروزی مسلمانان انجامید.

ابی نصر بزندی می‌گوید: «در قادسیه خدمت حضرت رضا(ع) رسیدم، امام به من فرمود: اطلاق برای من اجاره کن که دارای دو در باشد، تا مراجعه کنندگان بتوانند به راحتی رفت و آمد کنند.

حضرت رضا(ع) پس از قادسیه به سمت بصره ادامه مسیر داد.

جلوگیری از ورود امام به کوفه

ترسهای مأمون پایان ناپذیر بود. ترس حقارت می‌آورد و حقارت، دسیسه و انتقام. مأمون در کشیدن نقشه‌هایش تا آنجا پیش رفته بود که حتی مسیر سفر امام را از پیش طراحی کرده بود. او به روشنی از شوق شیعیان و علویانی که در کوفه به سر می‌بردند، نسبت به امامشان آگاه بود. به همین خاطر از کاروان امام خواسته بود، بدون اینکه از مناطق شیعه‌نشین و مراکز قدرت شیعیان عبور کند، با فاصله از آنجا عبور کرده و وارد بصره شود.

برخی نویسندگان مثل یعقوبی و بیهقی، مسیر امام را از طرف بغداد به سوی بصره دانسته‌اند؛ ولی این احتمال خیلی قابل اعتماد نیست. زیرا عبور امام از قادسیه توسط بیشتر نویسندگان قطعی دانسته شد و با این فرض و با توجه به شرایط جغرافیایی، بغداد نمی‌تواند در مسیر قرار گرفته باشد. ثانیاً در نقل بیهقی، از بیعت طاهر ذوالیمینین با امام رضا(ع) در هنگام عبور ایشان از بغداد، ذکر شده است که با توجه به مسأله ولایتعهدی امام در خراسان، درستی این نقل زیر سؤال می‌رود. حتی برخی محققان، گذر امام از کوفه را نیز نقل کرده‌اند. سیدمحسن امین عاملی می‌نویسد: «بعضی روایات نشان می‌دهد که امام علی بن موسی الرضا(ع) و همراهان حضرت، از بصره به کوفه آمده‌اند.»

و علامه مجلسی نیز رفتن امام به جانب کوفه را عنوان کرده است. اما شاید مقصود از سفر به بصره و کوفه سفر دیگری باشد که امام قبل از احصار به خراسان داشته‌اند.

ورود امام به قم

برخی بر این باورند که امام رضا(ع) در طول این سفر از طریق اراک یا از راه اصفهان، به قم هم وارد شده‌اند و به منزل شخصی رفته‌اند که این مکان امروز به مدرسه رضویه یا مأموریه شهرت پیدا کرده. اما باید در نظر داشت که مأمون گذر امام را از شهرهای محل تجمع شیعیان ممنوع کرده بود. به همین خاطر حضور پیدا کردن امام در قم، سند محکم ندارد و از طرف دیگر منابع تاریخی هم آن را تأیید نمی‌کند.

محدث قمی با استناد به نقل سیدبن طاووس می‌نویسد: «حضرت رضا(ع) بنا به دعوت مأمون از مدینه به بصره آمده و با عبور از نزدیکی کوفه از راه بغداد وارد قم گردید.»

ولی نظریه مشهور این است که امام از اصفهان یا نزدیکی آن به سوی طیس و نیشابور عزیمت داشته است. ناصر خسرو هم در سفرنامه خود، راه معروف عراق تا خراسان را ـ که خودش نیز از همان مسیر سفر کرده است ـ ضمن نقشه‌ای که ضمیمه سفرنامه‌اش است، چنین توصیف می‌کند:

« این مسیر از بصره آغاز و بعد از گذر از «شاطی عمان»، «ابله»، «عبادان»، «مهرویان»، «ارجان»، «اصفهان»، «کوه مسکیان»، «نابین»، «ده گرمه»، «رباط زبیده»، «چهارده طیس» به نیشابور منتهی می‌شود.

ورود امام به نیشابور

همه تاریخ‌نگاران و محدثان ورود امام به نیشابور را تأیید کرده‌اند. شاید بهتر باشد درباره تاریخچه نیشابور کمی صحبت کنیم. نیشابور شهری است که در سال 23 هجری قمری، معاصر خلیفه دوم توسط ارتش اسلام فتح شد. البته بعضی نیز، فتح آن را رخدادی در سال 31 هجری قمری می‌دانند. نویسنده معجم البلدان می‌نویسد: «نیشابور شهری بزرگ و دارای فضایل بسیاری است. زیرا این شهر خاستگاه فضلا و مرکز علماست و در میان شهرهایی که من گردش کرده‌ام، چنان نیشابور ندیده‌ام.»

نیشابور شهری است که در روزگار قدیم مرکز فرهنگی و علمی بزرگی محسوب می‌شد و بزرگانی از نقاط مختلف دور و نزدیک در آنجا اقامت داشته و به امور علمی و تحقیقاتی مشغول بودند. همچنین حاکم نیشابوری (متولد 405 هجری قمری) در کتاب تاریخ خود حتی از دانشمندان غیر ایرانی که در نیشابور اقامت داشته‌اند، نام برده است و در کتابش از بعضی صحابه و تابعینی یاد کرده که در نیشابور زندگی می‌کردند و به نشر معارف دین می پرداختند.

امام رضا(ع) در سفر به خراسان، وقتی وارد نیشابور می‌شود، مورد استقبال مردم قرار می‌گیرد. مهمترین و معتبرترین گزارشی که از توقف حضرت رضا(ع) در نیشابور ضبط شده، روایت عبدالسلام بن صالح، ابوصلت هروی است که حدیث مشهور و معروف سلسلهٔ الذّهب را از امام رضا(ع) در نیشابور نقل می‌کند.

ولایتعهدی امام در خراسان

حضرت رضا (علیه السلام) پس از عبور از نیشابور و چند آبادی دیگر، بالاخره وارد مرو پایتخت مأمون شده و مورد استقبال و تکریم او قرار می‌گیرد. حالا دیگر مأمون خود را به اهدافش نزدیک‌تر احساس می‌کرد و می‌خواست نقشه‌هایش را عملی کند.

او تصمیم داشت تشنجات و بحران‌هایی را که موجب ضعف حکومتش شده بود، از میان بردارد و برای محکم کردن پایه‌های قدرتش، محیط را امن و آرام کند. مأمون با مشورت وزیر خود، فضل بن سهل، تصمیم گرفت تا دست به نیرنگی سیاسی بزند. او تصمیم گرفت تا خلافت را به امام پیشنهاد کند و خودش از خلافت به نفع امام کناره‌گیری کند. چون حساب می‌کرد نتیجه از دو حال بیرون نیست. یا امام می‌پذیرفت و یا نمی‌پذیرفت و در هر دو حال برای مأمون و خلافت عباسیان پیروزی بود.

اگر می‌پذیرفت، بنابر شرطی که مأمون قرار داده بود، خودش ولایت عهدی امام را برعهده می‌گرفت و همین مطلب باعث می‌شد تا او پس از امام نزد همه گروهها و فرقه‌های مسلمانان، مشروعیت پیدا کند. مخصوصاً که برای مأمون آسان بود که در مقام ولایتعهدی، ـ بدون اینکه کسی مطلع شود ـ امام را از میان بردارد تا حکومت به صورت شرعی و قانونی به او برسد.

و اگر امام خلافت را نمی‌پذیرفت، ایشان را به اجبار ولیعهد خود می‌کرد که در این صورت باز هم خلافت و حکومت او در میان مردم و شیعیان توجیه می‌شد و دیگر اعتراضات و شورشهایی که به بهانه غضب خلافت و ستم، توسط عباسیان انجام می‌گرفت، دلیل و توجیه خود را از دست می‌داد. از طرفی او می‌توانست امام را نزد خود ساکن نگه دارد و از نزدیک مراقب رفتار امام و پیروانش باشد تا هر حرکتی از سوی امام و شیعیانش را سرکوب کند.

همچنین او گمان می‌کرد که از طرف دیگر، شیعیان و پیروان امام، ایشان را به خاطر نپذیرفتن خلافت در معرض سؤال و انتقاد قرار خواهند داد و امام جایگاه خود را در میان دوستدارانش از دست می‌دهد.

به همین خاطر مأمون بعد از استقبال از امام رضا (علیه السلام)، در مجلسی که همه ارکان دولت حضور داشتند، گفت: «همه بدانند من در آل عباس و آل علی هیچ کس را بهتر و صاحب حق‌تر به امر خلافت از علی بن موسی الرضا (علیه السلام) ندیدم.» و خلافت را به امام رضا (علیه السلام) پیشنهاد داد. امام رضا (علیه السلام) رو به مأمون کرده و گفت: «اگر خلافت را خدا برای تو قرار داده، جایز نیست که به دیگری بخشی و اگر خلافت از آن تو نیست، تو چه اختیاری داری که به دیگری تفویض نمایی.»

مأمون برخواسته خود پافشاری کرد و بر امام اصرار ورزید. اما امام فرمودند: «هرگز قبول نخواهم کرد.»

وقتی مأمون مأیوس شد گفت: «پس ولایت‌عهدی را قبول کن تا بعد از من شما خلیفه و جانشین من باشید.»

این اصرار مأمون و انکار امام تا دو ماه طول کشید و ایشان قبول نمی‌کرد و می‌گفت: «از پدرانم شنیدم، من قبل از تو از دنیا خواهم رفت و مرا با زهر شهید خواهند کرد و بر من ملانک زمین و آسمان خواهند گریست و در وادی غربت در کنار هارون الرشید دفن خواهم شد.»

اما مأمون بر این امر پافشاری کرد تا آنجا که مخفیانه و در مجلس خصوصی امام را تهدید به مرگ کرد و امام رضا (علیه السلام) فرمود: «اینک که مجبورم، قبول می‌کنم به شرط آنکه کسی را نصب یا عزل نکنم و رسمی را تغییر ندهم و سنتی را نشکنم و از دور بر بساط خلافت نظر داشته باشم.» مأمون با این شرط راضی شد.

امام رضا (علیه السلام)، دست خود را به طرف آسمان بلند کرده و فرمود: خداوند! تو می‌دانی که مرا به اکراه وادار کردند و به اجبار این امر را اختیار کردم؛ پس مرا مؤاخذه نکن، همان‌گونه که دو پیغمبر خود یوسف و دانیال را هنگام قبول ولایت پادشاهان زمان خود مؤاخذه نکردی. خداوند، عهدی نیست جز عهد تو و ولایتی نیست مگر از جانب تو، پس به من توفیق ده که دین تو را بر پا دارم و سنت پیامبر تو را زنده نگاه دارم. همانا که تو نیکو مولا و نیکو یاور هستی.»

به هر حال، مقام ولایتعهدی به طور رسمی در ماه رمضان سال 201 هجری قمری اعلام شد و مأمون آن را به تمامی آفاق کشور اطلاع داد و به نام نامی حضرت رضا (علیه السلام) سکه زد و دخترش «ام حبیب» را به عقد آن حضرت در آورد و لباس‌ها و پرچم‌های سیاه را که شعار عباسیان بود، مبدل به سبز کرد. گرچه این قضیه تا حدودی اندوه علویان و شیعیان را تسکین داد، اما خشم عباسیان را برانگیخت و بغداد، مرکز تجمع آنان را متشنج کرد.

در مورد پذیرفتن ولایت‌عهدی از طرف امام، توجه به این مسأله خیلی مهم است که لازم بود امام رضا (علیه السلام) وجود خود را از مرگ نجات دهد تا بتواند در برابر حکومت تزویری مأمون بایستد و سیاست‌های فرهنگی او را در هم شکند. مأمون شخصی بود مثل پدرش هارون، کشور اسلامی آن روز را عرصه تاخت و تاز اندیشه‌های کفرآلود کرده بود و به شدت فرهنگ بیگانه را ترویج می‌کرد. آن‌قدر که شیعات الحادی و افکار کفرآمیز بر سر زبان‌ها افتاده بود. انگیزه مأمون از ابتکار این بود که در میان مسلمانان آموزش علوم بشری و عقلی، شایع و رایج شود تا شاید از این طریق خاندان اهل بیت (علیهم السلام) کمتر مورد توجه قرار گیرند. همچنین کمیوذهای علمی عباسیان در برابر خاندان امام پنهان مانده و نهایتاً ارکان حکومت عباسیان بیش از پیش تقویت شود.

اما همان‌طور که می‌دانیم امام رضا (علیه السلام) با سیاست مرموز آن در افتاد و از طریق گفتگو و مناظره با متفکران فلسفی و متکلمان درباری، از حقایق دین محافظت کرده و حقانیت خاندان خود را بر همه آشکار کرد. اباصلت هروی می‌گوید: مأمون ولایتعهدی را به حضرت رضا (علیه السلام) و آگذاشت تا اینکه مردم بگویند: آن حضرت به دنیا روی کرده است و بدین ترتیب آن حضرت از دید مردم بر افتد، ولی چون این کار سبب ازدیاد وجاهت و منزلت امام شد، متکلمان را از شهرها فراخواند تا بلکه یکی از آنان، امام را مغلوب کند. اما در واقع این دانشمندان دیگر از بپود، نصاری، مجوس، صابئین، براهمه، ملحدان و مادیان و حتی برخی از فرقه‌های مسلمانان بودند که مغلوب می‌شدند و اقرار می‌کردند: سوگند به خدا که او سزاوارتر از مأمون به خلافت است.

مأمون که عرصه را بر خود تنگ می‌دید و بروز ناراضیاتی و تشنج را در میان عباسیان بغداد حس می‌کرد، تصمیم گرفت که پایتخت را از مرو به بغداد انتقال دهد. مأمون برای اینکه در پیش عباسیان و امیران عرب خودش را محبوب کند، «فضل بن سهل» ـ وزیر ایرانی خود ـ را در شهر سرخس کشت و هنگام توقف در طوس، نوبت آن شد که امام رضا (علیه السلام) را نیز از پای در آورد. به همین خاطر مجلسی ترتیب داد و در آن مجلس امام را با زهری کشنده مسموم کرد.

دوستداران امام بیکر ایشان را، به روستای سناپاد (مشهد فعلی) منتقل و در جانب قبله گور هارون الرشید به خاک سپردند. مشهور است که امام رضا (علیه السلام) در سال 203 هجری قمری، در آخرین روز ماه صفر شهادت یافت.

امام جواد (علیه السلام) در مورد زیارت آرامگاه غریب پدرشان فرموده است:

«ضمنت لمن زار قبر ابی بطوس عارفاً بحقه الجنه علی ا… عزوجل»

ضمانت می‌کنم بهشت را برای کسی که پدرم را در طوس زیارت کند، در حالی که به حق اوعارف و آگاه باشد.